

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال پانزدهم، شماره پنجاه و هشتم، تابستان ۱۴۰۲، ص ۵۶-۳۵

معنای زندگی از نگاه ناصر خسرو با تکیه بر ایماژهای هستی

دکتر سیدحامد موسوی جروکائی *

چکیده

مسئله معنای زندگی از جمله دغدغه‌های انسان معاصر است که بیشتر محل توجه فلاسفه و روان‌شناسان قرار گرفته است. مطالعه افکار حکیمان گذشته در این زمینه، پیام‌های مهمی را برای انسان معاصر گرفتار هیاهوی هستی در پی خواهد داشت. هدف این پژوهش، تحلیل معنای زندگی از منظر ناصر خسرو قبادیانی است. نوع نگاه آدمی به هستی می‌تواند نگرش وی را به زندگی آشکار کند؛ به همین سبب ایماژهای هستی در قصاید وی، شمارش و تحلیل شد. این نوع بررسی نشان داد که اصلی‌ترین ایماژ ناصر خسرو از هستی «مادر» و «زن» است. زن یا مادر دارای دو خصالت ظرفیت یا پذیرش و باردهی یا بردهی است. البته تصاویر دیگری در قصاید وی وجود دارد که به نوعی با این کلان‌ایماژ پیوند می‌یابند. این ایماژها هرچند در بردارنده نگاه منفی نسبت به هستی و دنیا هستند، تحلیل و مقایسه آنها با کلان‌تصویر هستی (مادر و زن) نشان داد که ناصر خسرو زندگی و هستی را ناپسند نمی‌داند؛ بلکه زیستن را امری ارزشمند تلقی می‌کند؛ زیرا تنها فرصتی است که در اختیار آدمی قرار گرفته است؛ اما این ارزش، ابزاری است، نه ذاتی؛ یعنی این زندگی ابزاری برای دست‌یافتن به «زندگی دیگر» است. از خلال این تصویر کلان، نقش یا کارکرد آدمی در هستی نیز تبیین می‌شود. نقش انسان در

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران h.mousavi.jervekani@isfpnu.ac.ir

تاریخ پذیرش ۱۴۰۲/۱/۱۷

تاریخ وصول ۱۴۰۱/۱۰/۱۵

ارتباط با مادر، فرزند است و در ارتباط با زن می‌تواند شوهر باشد که در هر دو صورت، باید ضمن بهره‌مندی از مواهب هستی، مراقب دلبسته و شیفته‌نشدن بود. شیوه پژوهش در این اثر، تحلیل محتواست.

واژه‌های کلیدی

ناصرخسرو؛ ایماژهای زندگی؛ مادر - زن؛ معنای زندگی؛ ارزش ابزاری

۱- مقدمه

آدمی در رویارویی با هستی و زندگی، لحظه‌های متفاوتی را تجربه می‌کند و همین تجربه‌ها، تصویری از هستی در ذهن وی شکل می‌دهد. اگر از هر انسانی خواسته شود تا حاصل تجربه خود از زندگی را بیان کند، شاید طولانی و ملال‌آور باشد؛ اما اگر از هر یک خواسته شود تا در برابر شنیدن واژه هستی و زندگی، تصویر نقش‌بسته در ذهن خویش را بر زبان آورند، با کلماتی رویارو خواهیم شد که می‌توان از آن به «ایماژهای زندگی» تعبیر کرد. این مقوله ضمن ایجازش، شبکه‌ای درهم‌تنیده از مفاهیم را با خود دارد. در نتیجه، این تصاویر حاصل رویارویی آگاهانه آدمی با هستی و نمودیافتن تجربه‌های اوست. به دیگر سخن، ایماژها قاب‌های کوچکی است که احساس و نگرش آدمی را نسبت به زندگی نشان می‌دهد و به‌نوعی حاصل آگاهی‌اند. از این منظر، این مقوله به‌شکلی تنگاتنگ با مسئله «معنای زندگی» پیوند دارد؛ زیرا به‌طور مشخص، کیفیت زندگی و شیوه سلوک آدمی در هستی و با هستی را تبیین می‌کند. از آنجاکه انسان در زندگی، خط سیر یکسانی ندارد و همگان شرایط ناهمگونی را تجربه می‌کنند، این امکان وجود دارد که در ذهن هرکسی چند نوع ایماژ نقش بندد؛ در نتیجه هر تصویری می‌تواند به جنبه‌ای از جنبه‌های وجودی زندگی اشاره داشته باشد. نگارنده بر این باور است که میان تصاویر متعددی که از هستی در ذهن انسان‌ها نقش می‌بندد، نقطه اشتراکی وجود دارد؛ به‌طوری‌که می‌توان آنها را با یک «کلان‌ایماژ» در پیوند دانست.

پژوهش حاضر با همین رویکرد، قصاید ناصرخسرو را بررسی کرده است تا به تصویر

اصلی وی از هستی دست یابد؛ نیز وجه اتصال و اشتراک میان تصاویر خُرد را با تصویر اصلی تحلیل کند و سوم اینکه نسبت کلان تصویر هستی با معنای زندگی تحلیل شود. در قصاید ناصر خسرو، ایمازهای متعددی از هستی ارائه شده است؛ از جمله غار، مطبخ، شهر، کشتی، انبار، معدن، زندان، چاه، زندان، اقامتگاه، دریا، چراگاه، کشتزار، باغ، درخت، شراب، خوان و چشمه شور. با تحلیلی که پس از این می آید، این تصاویر خُرد ذیل تصویر بزرگ تری با عنوان «مادر - زن» با یکدیگر اتصال می یابند. به دیگر سخن، تصویر کانونی در شعر ناصر خسرو همین است. «شاعری که نگرش خلاق و فردی دارد، درونمایه مسلط و منسجمی بر آثارش سایه می افکند؛ نوعی وحدت نگاه در کلیه تصاویرها و ساختارهایش دیده می شود که می توان آنها را خوشه‌هایی از یک تصویر بزرگ به حساب آورد. نگرش واحد در یک تصویر کانونی متمرکز است و تمام ساخت‌ها و تصویهای فرعی، بر گرد آن می چرخند» (فتوحی، ۱۳۸۹: ۷۷).

تحقیقات فراوانی در قالب کتاب، مقاله، سخنرانی در این زمینه ارائه شده است. از جمله اینها رابرت سالمون در کتاب *The big questins* به شانزده تصویر اشاره کرده است (Slmn, 2006: 51-62). در زمینه مقاله نیز می توان این آثار را نام برد: «نگاهی به ایمازهای زندگی در نگره مولوی و کازنتزاکیس با تأکید بر ایماز زندگی به مثابه سوء تفاهم/ جنگ» اثر مصطفی گرجی. «ارزیابی معنای زندگی از گذرگاه تأمل در ایمازهای ابوالعلا معری» اثر یدالله رستمی و سهام مخلص. «ایمازهای زندگی در صدای پای آب» اثر جواد محقق نیشابوری. «بررسی و تحلیل مفهوم معنای زندگی در اشعار قیصر امین پور» اثر مصطفی گرجی و سید حامد موسوی جروکانی. «معنای زندگی در مصیبت‌نامه عطار نیشابوری» اثر سید حامد موسوی جروکانی و دیگران. «زندگی بر مدار مرگ» اثر سید حامد موسوی جروکانی و دیگران. «بررسی تطبیقی سیمای دنیا در شعر ناصر خسرو و ابوالعلا» اثر سید فضل‌الله میرقادری و منصوره غلامی. «دنیا در پهنه اشعار ناصر خسرو اثر سولماز رزاق‌زاده شبستری». وجه تمایز پژوهش حاضر با مقالاتی که گذشت، آن است که در این پژوهش، ضمن تحلیل ایمازهای خرد و کلان هستی، تلاش شده است تا نظام اندیشگی و اندیشه نظام‌مند ناصر خسروی حکیم آشکار شود. به دیگر سخن، در این مقاله، نشان داده شده است که ایمازهای هستی به صورت جزیره‌های جدا افتاده نیستند؛ بلکه

همگی در طول یکدیگر قرار دارند و درصدد القای اندیشه‌ای واحدند. تنها مقاله‌ای که نزدیکی بیشتری با این اثر دارد، مقاله «تحلیل تصویر کانونی دنیا در آثار ناصرخسرو» نوشته مریم کسایی و دیگران است. نویسندگان این مقاله، تصاویر ناصرخسرو از هستی را ذیل تصاویر حکمی و تصاویر عاطفی تقسیم‌بندی کرده‌اند و در پس این دو دسته، آرای جهان‌شناختی ناصرخسرو همچین دیدگاه منفی وی به هستی را نشان داده‌اند. درست است که در هر دو پژوهش تلاش شده است تا تصاویر ارائه‌شده از هستی به یکدیگر اتصال یابند و با اتکای به آنها، اینگونه القا شده است که نباید دل‌بسته دنیا شد، اما در پژوهش پیش‌رو نشان داده شده است که نگاه ناصرخسرو به هستی، منفی نیست و حتی آن را ارزشمند می‌داند؛ نیز منفی‌بودن یا نبودن هستی، حاصل نوع نگاه و سلوک خود آدمی است؛ همچنین از خلال این تصاویر، به مقوله معنای زندگی از نگاه ناصرخسرو اشاره شده است.

۲- کلان‌ایماژ مادر - زن

واژه هستی در قصاید ناصرخسرو، فراوان در کنار مادر یا زن قرار گرفته است. این کنار هم نشستگی، احتمال پیوستگی هستی با مادر و زن را بیشتر قوت می‌بخشد. وی در جایی می‌گوید:

فرزند توایم ای فلک، ای مادر بدمهر
ای مادر ما، چون که همی کین کشی از ما؟
(ناصرخسرو، ۱۳۵۷: ۴)

نیز:

گیتی به‌مثل، مادر است، مادر از مُرد، سزاوار ناسزا نیست
(همان: ۱۱۵)

نیز:

چند گزیدی گزدم، ای خیمه بلند
چند تازی روز و شب همچون نوند؟
مادر بسیار فرزندی، ولیک
خوارداریشان همیشه کندمند
(همان: ۴۳۴)

نیز:

گر تویی ای چرخ گردان مادرم چون نه‌ای تو دیگر و من دیگرم؟
ای خردمندان که باشد در جهان با چنین بد مهر مادر، داورم؟
(همان: ۴۶۹)

دو واژه مادر و زن به لحاظ مفهومی، دو مقوله پذیرندگی و بردهی را با خود دارند. این دو، برآیند بینش اساطیری است. «تجربه آغازین انسان بدوی از زن، تجربه‌ای جسمانی است و جسم، خود ظرف است» (ترقی، ۱۳۵۵: ۸۶). مقوله ظرف بودن، به خصلت پذیرندگی زن اشاره دارد. علاوه بر این، بدن زن «عالم صغیری است که چون عالم کبیر به نواحی گوناگون تقسیم شده است. در مرکز، شکم اوست که زهدان زمین است و پایین‌ترین حد آن، جهان زیرین و تاریکی و دوزخ است. پوست او، دشت باروری است که رُستنی‌ها از آن برمی‌رویند و از این رُستنی‌ها، میوه‌های شفابخش و شراب و نوشابه‌های جادویی به دست می‌آید. شیر او سرچشمه باران و حیات، و منشأ معرفت و فرزاندگی است» (همان: ۸۶). اینکه زن - مادر با رُستنی‌ها و نوشیدنی‌ها عجین شده است، از خصلت باردهی / بردهی وی پرده برمی‌دارد. با این توضیحات، تصاویر خردی در قصاید ناصر خسرو وجود دارد که می‌توان آنها را ذیل کلان‌ایماژ مادر - زن قرار داد.

۳- خردایماژهای هم‌پیوند با کلان‌ایماژ مادر - زن

۳-۱ پذیرندگی / ظرفیت

ایماژهای خرد شمارش شده در قصاید ناصر خسرو که ویژگی ظرفیت و پذیرندگی در آنها پدیدار است، عبارت‌اند از: غار، مطبخ، شهر، کشتی، انبار، معدن، زندان، چاه، زندان، اقامتگاه، دریا و جانورخویی که در ادامه علاوه بر نشان دادن وجه پذیرندگی هر کدام، به تحلیل مفهوم هریک پرداخته خواهد شد.

۳-۱-۱ غار

از آنجاکه غار مفاهیمی مانند عمق و فراخنایی را به ذهن متبادر می‌کند، وجه ظرفیت و پذیرندگی مادر را به یاد می‌آورد. غار، الگوی ازلی رحم مادر به شمار می‌رود (شوالیه و گبران، ۱۳۸۵، ج ۴: ۳۲۲). علاوه بر این، غار، نماد زهدان و تولد دوباره است (همان:

۳۳۸). این به آن معناست که آدمی مدتی در زهدان مادر زیست می‌کند تا به رشد مطلوب دست یابد، آنگاه به عرصه دیگر (هستی) پا نهد که آن نیز خود همانند زهدان است. در زهدان دوم نیز آدمی، خویشتن را مهیای رفتن به زهدانی دیگر خواهد کرد.
غار جهان گرچه تنگ و تار شده است عقل، بسنده است یار غار مرا
(ناصرخسرو، ۱۳۵۷: ۱۲۶)

۲-۱-۳ مطبخ

مطبخ نیز مکانی (ظرفی) دودناک، تاریک و سیاه است که زهدان مادر را فرا یاد می‌آورد؛ نیز همانند زهدان، جایی است که محل تهیه روزی آدمی است. سالار مطبخ نیز مادر - زن است. مادر هستی با درآمیختن چاشنی‌ها، انسان را شیفته خویش می‌کند.
بل یکی مطبخ خوب است ز بهر ما این جهان و تو یکی مطبخ سالاری
که مر این خاک ترش را تو چو طبّاخان می به بوی و مزه و رنگ بیاجاری
(همان: ۷۴)

۳-۱-۳ شهر

در بینش اساطیری و نگاه روانکاوانه، شهر نماد مادر است؛ همانطور که شهر دربرگیرنده ساکنان خویش است، زن هم فرزندان خود را در بطنش پرورش می‌دهد (ترقی، ۱۳۵۵: ۸۶؛ شوالیه و گبران، ۱۳۸۵، ج ۴: ۱۰۳). ناصرخسرو هستی را شهری بی در می‌داند. چنین شهری همواره قرین آشوب و ناامنی است.
نگه کن تا کجا بودی و اینجا که آوردت در این بی در مدینه
(ناصرخسرو، ۱۳۵۷: ۳۵۳)

۴-۱-۳ کشتی

کشتی نیز شبیه رحم مادر است که زندگی را حمل می‌کند (شوالیه و گبران، ۱۳۸۵، ج ۴: ۵۶۷). کشتی ظرفی است که آدمی را از جایی به جای دیگر انتقال می‌دهد. در نتیجه باید از آن برای رسیدن به مقصد نهایی یاری جست؛ هرچند تلاطم‌های دریا، کشتی‌نشینان را دچار رنج و اندوه کند.
این یکی کشتی است کو را بادبان آتش است و خاک تیره لنگر است

جای رنج و انده است این ای پسر جای آسانی و شادی دیگر است
(ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۳۴)

۳-۱-۵ انبار

وجه پیوند این ایماژ با پذیرندگی و ظرفیت، در آن است که هم در انبار و هم زهدان مادر، چیزی پنهان می‌کنند؛ در نتیجه انبار هستی، مکانی برای اندوختن و استفاده‌بردن در وقتی دیگر است. شرط استفاده‌بردن در زمان مقتضی، تلاش برای سالم نگه‌داشتن محتویات انبار است.

خرمدندا، چه مشغولی بدین انبار بی حاصل که این انبارت از کشکین چو از حلوا بینبارد
(همان: ۲۰۲)

۳-۱-۶ معدن

این ایماژ خرد نیز با توجه به خصلت ظرف‌بودن و تاریکیش می‌تواند نماد زهدان مادر باشد. ناصر خسرو از خلال این تصویر گوشزد می‌کند که آدمی باید در درون معدن دنیا، به نیکی تلاش کند تا به هدف اصلی دست یابد.

زین خانه الفنج و زین معدن کوشش برگیر هلا زاد و مرو لاغر و دریوش
(همان: ۴۱۳)

۳-۱-۷ چاه

چاه در زبان عبرانی به معنی زن و زوجه است (شوالیه و گربران، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۸۴). از این منظر که تاریک و عمیق است، با زهدان مادر پیوند می‌یابد. از سویی چاه، نماد رازآلودگی و پوشیدگی است که حقیقت به شکلی عریان خارج می‌شود (همان: ۴۸۵). از این نظر نیز یادآور زهدان مادر است؛ بنابراین چاه هستی همانند زهدان مادر، ظرفی است که مدتی کوتاه در اختیار آدمی است تا آدمی به سرمنزلهایی دست یابد.

چاهی است جهان ژرف و سر نهفته وز چاه نهفته تر نباشد
(ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۳۵۹)

آدمیان در رویارویی با چاه زندگی، به دو لغزش معرفتی گرفتار می‌شوند: یکی آنکه تصورشان درباره هستی با واقعیت آن سازگار نیست. اینان چاه هستی را باغ می‌بینند؛

لغزش دوم آن است که غالب آدمیان در چاه هستی در پی سروری هستند؛ غافل از اینکه سروری در چاه، برتری ندارد؛ زیرا آخر در چاهیم. ناصر خسرو درباره اولی می‌گوید:
چاه، باغ است تو را تا تو چنین فتنه بر رخ چون گل و بر زلفک چون نونی
(همان: ۳۶۷)

و درباره دومی می‌گوید:

چاهی است جهان ژرف و ما بدو در جوییم همی تخت و گاه شاهی
در چاه، گه و شه چگونه باشد؟ نشنود کسی پادشای چاهی
(همان: ۴۳۱)

از خلال دو خرده‌ایماژ معدن و چاه می‌توان به این نکته مهم درباره مقوله معنای زندگی اشاره کرد که برخی از فیلسوفان این حوزه، معتقدند معنا از نوع کشف (یافتنی) است. برخی نیز بر این باورند که معنا از نوع جعل (ساختنی) است. گروه اول، معنا را تعبیه شده در هستی می‌دانند که فقط باید آن را یافت؛ اما گروه دوم معنایی در کار نمی‌بینند؛ بلکه معتقدند آدمی خود باید معنایی برای زندگی بسازد (ملکیان، ۱۳۹۱: ۲۲۵؛ کاتینگهام، ۱۳۹۲: ۲۵). حال ناصر خسرو با اتکا به این دو ایماژ معتقد به یافتن معناست. باید طلای معدن دنیا و آب آن را یافت.

۳-۱-۸ زندان

زندان نیز از آن نظر که چیزی را در خود می‌پذیرد و با تاریکی درآمیخته است، خاصیت پذیرندگی زهدان مادر را تداعی می‌کند. از منظری دیگر همانطور که جنین مدتی در زهدان مادر محبوس است، آدمی نیز مدتی باید در زندان هستی بماند. تو را تن تو چو بند است و این جهان، زندان مقرر خویش مپندار، بند و زندان را
(همان: ۱۱۸)

نیز:

بگن زاد سفر، زین یاوه گشتن در این جای سپنجی تا کی و چند؟
کز این زندان همی بیرون خواند همان کس کاندرا این زندانت افکند
(همان: ۱۸۴)

زندان با مفاهیمی مانند محکومیت، جرم و گناه پیوند دارد. همین مسئله نیز در پس

ذهن ناصر خسرو شکل گرفته است و معترض است که چرا بدون گناه، آدمیان به زندان هستی گرفتار شده‌اند.

گر نکرده‌ستم گناهی پیش از این چون فکندندم در این زندان و بند؟
(همان: ۴۳۴)

البته او معتقد است که وجود عناصری چون پیامبران و خرد و دانش، تحمّل زندان را آسان‌تر خواهد کرد:

چه گویی کین غلّوی گوهر پاک بدین زندان و این بند از چه افتاد؟
خداوند ار نیامد زو گناهی در این زندان و بندش از چه بنهاد؟
وگر بستش به جرمی، پس پیمبر در این زندان سوی او چون فرستاد؟
(همان: ۶۱)

نیز:

به زندان دنیا درون است جانت خرد خواهدش کرد بیرون ز زندان
(همان: ۸۴)

نیز:

هرگز نشده است خلق ازین زندان جز کز ره نردبان علم آنجا
(همان: ۱۸۳)

۳-۱-۹ اقامتگاه

از آنجاکه این ایماژ مفهوم پذیرندگی را با خود دارد، نمادی زنانه است و مفاهیمی مانند پناهگاه، حمایت و سینه مادر را در بردارد (شوالیه و گربران، ۱۳۸۵، ج ۳: ۶۶). آدمی دو اقامتگاه دارد: دائمی و موقت. اقامتگاه دائمی البته در جایی دیگر است و ساخت و سامانی دیگر دارد؛ اما این هستی برای او اقامتگاهی موقت است. این تصویر در قصاید ناصر خسرو، به شکل واژه‌هایی مثل خانه دو در، رباط (کاروان‌سرا) و خیمه نیز آمده است. وی درباره اقامتگاه‌های آدمی و نوع ارتباطی که وی با آنها برقرار می‌کند، می‌گوید انسان نباید به هر مکانی دل بندد و نباید از مکان دائمی خود غافل شود:

شکم مادرت، زندان اول بودت که اینجا روزگاری پست بنشستی

گمان بردی که آن جای قرار توست
جهانی یافتی با راحت و روشن
بدان ساعت که از تنگی رها گشتی
ز بیم آنکه جای بتر افتادی
کنون زینجا هم از رفتن همی ترسی
تو را جایی است بس عالی و نورانی
از آن بهتر نه دانستی و نه جستی
چو زان تنگی و تاریکی برون جستی
شنوده ستی که چون بسیار بگرستی؟
ندانستی کت این به زان کزو رستی
نگشتی سیر از این عمری که اندستی
چو بیرون جستی از جایی بدین گستی
(ناصرخسرو، ۱۳۵۷: ۳۷۴ و ۳۷۳)

همانگونه که نوزاد پیوسته در آغوش حمایت مادر نیست و روزگاری از او جدا خواهد شد، آدمی نیز روزی این اقامتگاه هستی را ترک خواهد کرد. در نتیجه از دری می آید و از دری دیگر بیرون خواهد رفت.

گیتی پسرا دو در سرایی است
پیرونت برنند از در مرگ
تو بسته در این دو در سرا دل
چون از در بودش اندر آیی
(همان: ۲۶۰)

نیز:

گیتی چو دو در خانه است، او را
زین در چو در آیی، بدان برون شو
آغاز یکی در، دگر انجام
در سرّ چنین گفت نوح با سام
(همان: ۶۸)

از آنجاکه هستی، دارای در بودش و در مرگ است؛
در این سرای بیند چو اندرو آمد
که این سرای ز مرگی در دگر دارد
(همان: ۲۷۹)

آدمیان فوج فوج می آیند و در چشم به هم زدنی باید خانه خالی کنند:
جهان مثل چو یکی منزل است بر ره و خلق
ازو همی گذرد، فوج فوج زودازود
(همان: ۳۲)

در نتیجه، ناصرخسرو برای نشان دادن این سرعت آمدن و رفتن، و کوتاهی این حضور، فعل‌ها را کنار هم می آورد تا ایجاز و اختصار این اقامت را نشان دهد:
بعد از هزار سال همانی که اولت
زین در در آورند و از آن در برون برند

این‌ها که آمدند چه دیدند از این جهان؟ رفتند و ما رویم و بیایند و بگذرند
(همان: ۲۴۴)

برای بهتر زیستن در اقامتگاه هستی، باید هم خصلت‌های این اقامتگاه را شناخت هم اخلاق اقامت در آن را دانست. ناصر خسرو ویژگی‌هایی مانند عاریتی بودن، تملک‌ناپذیری و کوتاهی زمان اقامت در هستی را گوشزد می‌کند. هستی، سپنجی است؛ یعنی از دیگران به ما رسیده است و از ما نیز به دیگران خواهد رسید:

گنبد گردنده، خانه‌ای است سپنجی مهر چه بندی بر این سپنجی خانه؟
آمدنی اندر این سرای کسانند خیره برون شو تو زین سرای کسانه
مرگ ستانه است در سرای سپنجی بگذری آخر تو زین بلند ستانه
(همان: ۳۸۳)

نیز:

بیدار و هشیوار مرد نهد دل بر وطن و خانه کسانه
(همان: ۲۲۹)

چون هستی عاریه‌ای است، پس هیچ‌کس توان تملک آن را ندارد:

ور مملکت روم بگیری چو سکندر هرگز نشود ملک تو این جای سپنجی
(همان: ۳۳۸)

در این هستی، درنگ طولانی، ممکن و شدنی نیست؛ زیرا آن را ثباتی نیست؛ نیز مسافران پیاپی از راه می‌رسند و اگر قرار باشد که پیش آمده‌ها، جای خود را به پس آمده‌ها ندهند اساساً جایی برای همین اقامت موقتی هم نمی‌ماند. ناصر خسرو درباره مقوله اول می‌گوید:

عقل چه آورد ز گردون پیام خاصه سوی خاص نهانی ز عام؟
گفت: چو خود نیست فلک را قرار نیست درو نیز شما را مقام
(همان: ۳۹۰)

وی درباره مسئله دوم نیز می‌گوید:

جای درنگ نیست مرنجان در این رباط برجستن درنگ به بیهودگی روان
هرک آمده است زود برفته است بی درنگ برخوان اگر نخوانده‌ای اخبار خسروان

(همان: ۴۹۹)

این کوتاهی اقامت با همه ناخوشایندی‌اش مانع افزایش حرص و آز می‌شود؛ نیز
زمینه سبک‌ترشدن را فراهم می‌کند. ناصر خسرو می‌گوید:

وبال است بر مرد، عمر درازش چو عمر درازش فزود اندر آزش

(همان: ۴۷۹)

نیز:

دراز گشت مُقامت در این رباط کهن گران شدی و سبک جان بدی تو از اول

(همان: ۱۹۳)

اما اخلاق اقامت در این هستی، این است که آدمی در این اقامتگاه به فراهم کردن زادِ
راه بپردازد. تنها توشه در این سفر، آگاهی، خویشتن‌بانی و خوی نیک است؛ آگاهی
همه‌سویه نسبت به مسیر و مکان؛ پرهیز از توشه‌های غیرضروری و با مردم براساس
قواعد اخلاقی رفتار کردن. در این صورت هم زندگی نیکی را پشت سر خواهیم گذاشت
و هم زندگی خوبی در انتظارمان خواهد بود.

به زاد این سفر سخت کوش باید بود که این همی سوی دارالسلام باید کرد

(همان: ۱۵۹)

نیز:

دار گذر است اینت، به پرهیز و به طاعت بشتاب و پرهیز و رو از دار گذر هین

(همان: ۵۱۸)

نیز:

با این سفری گروه، نیکو رو این مایه که هستی اندر این منزل

(همان: ۲۷۰)

نیز:

این جهان راه است و ما راهی و مرکب، خوی ماست رنجه گردد هر که از ما مرکبش رهوار نیست

(همان: ۳۱۱)

دریا خصلت‌هایی دارد که با کلان‌ایماژ مادر - زن ارتباط پیدا می‌کند. اول آنکه مفهوم ظرفیت یا پذیرندگی را با خود دارد؛ دوم اینکه رازآمیز و ناشناخته است؛ نیز از لحاظ افقی و عمودی، کرانه‌ناپدید و تاریک و عمیق است و قدرت بلعیدن دارد.

دریاست جهان و، تن تو کشتی و، عمرت بادی است صبایی و جنوبی و شمالی
این باد همی هیچ شب و روز نهالد شاید که تو ز اندوه سفر هیچ نهالی
(همان: ۴۳)

نیز:

یکی دریای ژرف است اینکه هرگز نرسیده است از هلاکش یک سفینه
(همان: ۳۵۳)

نیز:

کرانه کن از کار دنیا که دنیا یکی ژرف دریاست بس بی‌کرانه
(همان: ۴۲)

در این ایماژ بیشتر وجه خوف‌ناکی هستی برجسته می‌شود. زیستن در مکانی خوفناک و رویارویی با موجودی دهشتناک الزاماتی دارد تا آفات و خطرهای کمتری پیش آید. ناصر خسرو آلوده‌نشدن، دانشمندی، اطاعت و بندگی، و نخواستن هستی را از جمله الزامات به سلامت گذشتن از دریای هستی می‌داند. وی دربارهٔ مقولهٔ اول می‌گوید:

آبی است جهان تیره و بس ژرف، بدو در زنه‌ار که تیره نکنی جان مصفا
(همان: ۵)

الزام دوم را می‌گوید:

آب تیره است این جهان، کشتیت را بادبان کن دانش و طاعت خله
(همان: ۲۸۱)

و الزام سوم را می‌گوید:

این جهان، آب روان است برو خیره مخسب آنچه کان بود نخواهد مطلب، مست مباش
(همان: ۲۷۵)

۲-۳ بردهی / باردهی

ایماژهای خردی که به نوعی باردهی / بردهی مادر - زن را می‌توان در آن دید، عبارت‌اند از: چراگاه، کشتزار، شراب، خوان، باغ / بوستان. در نتیجه از داد و دهش هستی باید بهره برد؛ همانگونه که جنین و نوزاد برای رشد خویش از مادر خویش تغذیه می‌کند تا رشد یابد. نکته تأمل برانگیز اینکه تصاویری مانند چراگاه، کشتزار و باغ / بوستان با زمین در ارتباط هستند. در بینش اساطیری، زمین، نماد مادر و وظایف مادرانه است و با باروری و زایش پیوند دارد؛ بنابراین، زمین منفعل است و آسمان فعال^۱ (شوالیه و گبران، ۱۳۸۵، ج ۳: ۴۶۵-۴۶۲).

۳-۲-۱ چراگاه

هستی چراگاهی است که به خواستاران خویش ثمر می‌دهد. مادر هستی نیز به فرزندان خود بهره می‌دهد. نکته اینجاست که باید به مقدار نیاز از آن بهره برد؛ اما برخی از انسان‌ها همانند حیوانات، گرد چراگاه هستی جمع می‌آیند و بیش از ضرورت خویش برمی‌دارند. ناصر خسرو ضمن اذعان به اینکه آدمی به ناچار باید با هستی تعامل کند، معتقد است که باید هدفمندانه و آگاهانه باشد.

خرسند شدی به خور ز گیتی زیرا تو خری، جهان چراخور
بررس ز چرا و چون، چرایی شادان به چرا چو گاو لاغر
بندیش که کردگار گیتی از بهر چه آوردیدت ای‌در
(ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۹۳)

۳-۲-۲ کشتزار

در الهیات اسلامی، از زنان به کشتزار تعبیر شده است: «نساء و کم حرث لکم؛ زنان شما [در حکم] کشتزار شما هستند» (بقره: ۲۲۳). وجه مشترک کشتزار، زمین و مادر، همان بردهی است. نکته اینجاست که در این فرایند هرچه کاشته شود، همان به دست می‌آید. همانند نطفه‌ای که در زهدان مادر منعقد می‌شود تا در زمان مقرر خویش به ثمر برسد.

بدان که هرچه بکشتی ز نیک و بد، فردا بیایدت همه ناکام و کام پاک درود
(ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۳۲)

۳-۲-۳ باغ / بوستان

ارتباط این تصویر با کلان ایماژِ مادر، همان باردهی است. همانگونه که مادر — زن در زمان و شرایط خاصی مهیای بردهی است، هستی نیز همواره آمادۀ ثمربخشی نیست. بر حقیقیِ مادرِ هستی، در جهانی دیگر هوایدا می شود.

یکی بوستان است عالم که یزدان ز مردم درو کشت و اشجار دارد
از اینجا همی خیزدش غلّه لیکن بدان عالم دیگر انبار دارد
(همان: ۳۷۶)

۳-۲-۴ درخت

درخت، نماد زندگی و دربردارنده مرگ و زایایی است (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۸۷). درخت از آن منظر که ثمر می دهد با مادر — زن پیوند دارد. علاوه بر این، درخت دارای سایه است. مفهومی که در روان شناسی فروید، نماد است؛ بنابراین درخت دارای دو بُعد مثبت و منفی است؛ هم ثمرده و هم شوم و صاحب مکر است. این ایماژ خرد با کلان ایماژ مادر — زن ارتباط می یابد. در نتیجه به این هستی نباید نزدیک شد.

مر چرخ را ضرر نیست وز گردشش خیر نیست عالم یکی درختی است کش جز بشر ثمر نیست
(ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۱۵۳)

نیز:

جهان را به سایه درختی زدند حکیمان هشیار دانا مثل
پرهیز از این بی وفا سایه زانک بسی داند این سایه مکر و حیل
(همان: ۴۶۲)

۳-۲-۵ شراب

شراب عصاره و ثمره انگور است. از این نظر با بردهی مادر پیوند دارد. ^۲ آمیزش با شراب، هم مستی آور است و هم دردسر دارد. آدمی باید بسنجد که آیا حاضر است پس از مستی، رنج دردسر را تحمل کند.

اگر شراب جهان، خلق را مستان کرد توشان رها کن چون هوشیار، مستان را
(همان: ۱۱۷)

۳-۲-۶ خون

هستی مانند سفره است. در این مفهوم، او میزبان است و آدمیان، مهمان او هستند. خون از آن نظر که انسان‌های گرسنه گرد آن جمع می‌آیند با برده‌ی مادر پیوند دارد. طفل گرسنه به‌طور موقت از پستان مادر شیر می‌نوشد، آدمیان نیز مهمان موقت خون هستی‌اند. ناصر خسرو از خلال این تصویر، نکات تأمل‌برانگیزی بیان می‌کند: اول اینکه آدمیان در پی غذاهای خوشِ خونِ هستی، دلبسته او می‌شوند؛ در حالی که کیفیتی ندارد؛ دوم اینکه انسان‌ها، بهره‌نیافته از خون هستی برمی‌خیزند.

جهانا مرا خیره مهمان چه خوانی که تو میزبانی نه بس نیکخواهی
کس از خون تو سیر خورده نرفته است از این گفتمت من که بد میزبانی
چو سیری نیابد همی کس ز خوانت هم آن به که کس را به خوانت نخوانی
یکی نان دهی خلق را می‌ولیکن اگرشان یکی نان دهی، جان ستانی
(همان: ۲۰۴)

۳-۲-۷ چشمه شور

هستی از نگاه ناصر خسرو، چشمه‌ای با آب شور است. از این نظر که چشمه حاصل و ثمر زمین است و از دل آن بیرون می‌آید، با خصلت دهندگی مادر - زن ارتباط می‌یابد. در تحلیل این تصویر می‌توان گفت استفاده از چشمه شور، تشنگی را بر تشنگی می‌افزاید؛ بنابراین تنها مردمان نادان حیوان‌خو، گرد آن جمع می‌آیند و از آن لذت هم خواهند برد.

سفله جهان ای پسر، چو چشمه شور است چشمه شور از در نفایه ستور است
(همان: ۵۲۹)

۴- نسبت کلان‌ایماژ مادر - زن با معنای زندگی

مسئله معنای زندگی، یکی از مسائلی است که ذهن انسان معاصر را درگیر خود کرده است. البته نگارنده معتقد است که این مقوله، نزد انسان گذشته نیز اهمیت داشته است و از قضا بررسی دیدگاه آنان نسبت به این مفهوم، پیام‌های ارزشمندی برای انسان معاصر خواهد داشت.

فیلسوفان معنای زندگی از زوایای مختلفی به این مسئله پرداخته‌اند. آن قسمت از

مباحث آنان که با این پژوهش پیوند دارد، بررسی واژه معنا در ترکیب «معنای زندگی» است. این واژه معانی متعددی دارد. ایگلتون با اتکا به کاربردهای واژه Mean در زبان انگلیسی، اینگونه نتیجه می‌گیرد که این واژه سه مفهوم دارد: الف) قصد چیزی را داشتن؛ ب) دلالت داشتن؛ پ) ترکیبی از قصد و دلالت. وی پس از بحث درباره نسبت هریک از این مفاهیم با معنای زندگی، می‌گوید: «کسانی که زندگی خود را بی معنا می‌دانند، بیشتر منظورشان فاقد اهمیت است؛ و فقدان اهمیت به معنای فقدان هدف، جوهر، مقصد، کیفیت، ارزش و جهت است» (ایگلتون، ۱۳۹۶: ۵۳-۴۷)؛ بنابراین، سه معنای هدف، ارزش و کارکرد، در ترکیب معنای زندگی، بیشتر مفهوم پیدا می‌کند؛ یعنی وقتی گفته می‌شود «معنای زندگی چیست؟» منظور یکی از این مفاهیم است: ۱) هدف زندگی چیست یا زندگی به چه سمت و سویی در حرکت است؟ ۲) ارزش زندگی چیست؟ آیا زندگی ارزش زیستن دارد؟ ۳) کارکرد (نقش) آدمی یا هستی چیست؟

وقتی کلان‌ایماژ مادر - زن، در این قالب بررسی شود، درمی‌یابیم که ناصر خسرو از خلال این تصویر، به همه نشان می‌دهد که هستی ارزشمند است؛ اما ارزش آن ابزاری است، نه ذاتی؛ یعنی زندگی نه برای خود زندگی، بلکه از آن منظر که محلی برای رسیدن به مقصد و مأوی دیگر است، ارزش زیستن دارد. با اتکا به این ایماژ می‌توان گفت آدمی باید از مادر هستی یا زن هستی بهره‌خویش را بگیرد؛ اما فریفته و دلبسته آن نشود. **سوی آن جهان، نردبان این جهان است** به سر بر شدن باید این نردبان را (ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۱۰)

از منظری دیگر، این ایماژ کارکرد آدمی در هستی را نیز تبیین می‌کند. توضیح اینکه واژه مادر، فرزند (زایش) و واژه زن، همسر را فرا یاد می‌آورد که براساس این دو می‌توان به کارکرد آدمی در هستی اشاره کرد؛ یعنی رابطه آدمی با هستی گاهی قالب «فرزند» می‌یابد و گاهی شکل «شوهری». در صورت اول، آمیزش آدمی با هستی نه ممکن است و نه شدنی؛ اما می‌توان آگاهانه و بدون وابستگی و دلبستگی، در آغوش او رشد و تعالی یافت.

جهان مادری گنده پیر است، بر وی مشو فتنه، گر درخور حور عینی
به مادر مکن دست ازیرا که بر تو حرام است مادر اگر زاهل دینی

(همان: ۱۶)

در صورت دوم نیز هرچند آمیزش با هستی، منعی ندارد، نباید هم خوابگی با زن هستی، آدمی را گرفتار غفلت کند.

عمر، خود خواب جهان است چرا خسی؟ بر سر خواب جهان، خواب دگر مگزمین

(همان: ۲۸۲)

نکته مهمی که از خلال مطالب گذشته به دست می آید، این است که نگاه ناصرخسرو به هستی اتفاقاً منفی نیست؛ بلکه زمینه ناپسندشدن آن در کام آدمی را وابسته به نوع تعامل و نگاه وی نسبت به هستی می داند. در الهیات اسلامی آمده است که «لَا تَسْتَبُوا الدنیا فِیَعَمَّتْ مَطِیئَةُ الْمُؤْمِنِ فَعَلِیْهَا یَبْلُغُ الْخَیْرُ وَ بَهَا یَنْجُوا مِنَ الشَّرِّ؛ به دنیا ناسزا نگویند که دنیا، نیکو مرکبی است برای شخص باایمان؛ زیرا با این مرکب، مؤمن به خیر می رسد و از شرّ نجات می یابد» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۷: ۱۸۰). در این راستا این روایت نیز تأمل برانگیز است. روزی پیامبر (ص) نزد کسی آمدند که بر اثر سختی های دنیا، آرزوی مرگ می کرد. ایشان به وی گفتند: «لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ. فَإِنَّكَ إِنْ تَكَّ مُحْسِنًا، تَزِدُّ إِحْسَانًا إِلَى إِحْسَانِكَ، وَ إِنْ تَكَّ مَسِئًا، فَتُؤَخَّرُ تُسْتَعْتَبُ. فَلَا تَمَنَّوْا الْمَوْتَ؛ آرزوی مرگ نکن؛ زیرا اگر انسان خوبی باشی، [در اثر زندگی] بر احسان خود می افزایی و اگر گناه کار باشی، اجل تو عقب می افتد تا تو عذرخواهی کنی؛ پس مرگ را آرزو نکنید» (حر عاملی، بی تا، ج ۲: ۴۴۹). به تعبیر ناصرخسرو:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد و خیره سری را

(ناصرخسرو، ۱۳۵۷: ۱۴۲)

۵- نتیجه گیری

این پژوهش با تحلیل ایماژهای هستی در قصاید ناصرخسرو، در پی یافتن نگاه وی به مقوله زندگی است. هر انسانی از منظر خویش و با اتکا به تجربه زندگی خود، به این مقوله می نگرد. حکیم قبادیانی نیز با توجه به زندگی پُرتنش و گرایشات کلامی - فلسفی خویش، درباره هستی اندیشیده است. آبرایمازی که او برای هستی در ذهن خویش دارد،

تصویر مادر - زن است. مادر یا زن دو خصصت اساسی دارد: یکی ظرفیت یا پذیرندگی؛ دیگری باردهی. این دو ویژگی باعث شد تا نگارنده تصاویر خرد دیگر هستی در قصاید وی را با این تصویر بزرگ ارتباط دهد؛ هرچند در نگاه ابتدایی، اینگونه به نظر می‌آید که تصاویر خرد، هیچ پیوندی با زن و مادر ندارند. درست است که ناصر، واژه زندگی را به کار نبرده است، اما با تحلیل نوع نگاه وی به هستی با اتکا به این تصاویر خرد و کلان، می‌توان نگرش وی به زندگی را درک کرد؛ زیرا اولاً واژه هستی به لحاظ لغوی با بودن و زندگی ارتباط دارد؛ ثانیاً زندگی در بستر هستی جریان دارد؛ بنابراین با تحلیل نگاه او به هستی، معنای زندگی در نظر وی روشن‌تر می‌شود. کلان‌تصویر مادر و زن در پیوند با خرده‌تصاویر دیگر نشان می‌دهد که معنا از نظر ناصر، مقوله‌ای کشفی است؛ یعنی در درون هستی نهفته یا تعبیه شده است و آدمی باید با اتکا به باردهی و ثمردهی مادر هستی بکوشد تا آن را بیابد. شاید تصاویر خرد هستی، اینگونه القا کنند که نگرش ناصر خسرو به هستی بسیار منفی است؛ اما با تکیه بر مباحث پیش گفته باید مسیر تحلیل نگاه او به هستی و زندگی را اینگونه طی کرد: زندانی درّه یمگان، خود و دیگران را در برابر این پرسش قرار می‌دهد که «آیا هستی و زندگی ارزش دارد یا نه؟ اگر دارد آیا ارزشش ذاتی است یا ابزاری؟ و درنهایت کارکرد یا نقش آدمی در این هستی چیست؟». او زندگی را ارزشمند می‌داند به شرطی که زندگی برای خود زندگی نباشد؛ بلکه آدمی از خلال آن در پی دست‌یافتن به چیزی دیگر باشد. از دریچه این کلان‌ایماژ، کارکرد آدمی در هستی، یا شوهری است یا فرزندی. در نتیجه انسان باید بهره‌گیری آگاهانه و هدفمندانه را مدنظر داشته باشد و بداند که زیست او در هستی، همیشگی نیست و نمی‌تواند آن را آن خود کند؛ پس نباید دل بسته و فریفته او شود. در نتیجه او برای این زندگی، ارزشی ابزاری قائل است؛ بنابراین نگاه وی به هستی، منفی نیست؛ بلکه آنچه هستی و زندگی را مشتمل‌کننده می‌نماید، آن است که آدمی چگونه با این هستی، دادوستد می‌کند.

پی‌نوشت

۱) فعال‌بودن آسمان در شعر دیگران نیز بازتاب داشته است. ازجمله:

تو زین بی گناهی که این کوزپشت
مرا برکشید و به زودی بکشت
(فردوسی، ۱۳۷۸، ج ۲-۱: ۴۰۷)

نیز:

سرافراز سهراب را زور دست
تو گفتی که چرخ بلندش بیست
(همان: ۴۰۶)

۲) رودکی نیز در قصیده مشهور خود ترکیب «مادر می» را به کار برده است که بی‌ارتباط با این مطالب نیست:

مادر می را بکرد باید قربان
بچه او را گرفت و کرد به زندان
تاش نکوبی نخست و زو نکشی جان
بچه او را ازو گرفت ندانی
(رودکی، ۱۳۸۲: ۳۳)

منابع

۱. قرآن، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: نشر دوستان.
۲. ایگلتنون، تری (۱۳۹۶)، معنای زندگی، ترجمه عباس مخبر، تهران: بان.
۳. ترقی، گلی (۱۳۵۵)، «صورت ازلی زن یا اصل مادینه هستی»، الفبا، ج ۵، ۹۲-۸۴.
۴. حرّ‌العاملی، محمد بن الحسن [بی‌تا]، وسائل الشیعه، ج ۲، المحقق: مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث، قم: مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث.
۵. رزاق‌زاده شبستری، سولماز (۱۳۹۲)، «دنیا در پهنه اشعار ناصرخسرو»، پژوهش‌های علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۲۲، ۵۶-۳۳.
۶. رودکی (۱۳۸۲)، دیوان اشعار، تصحیح و شرح دکتر جعفر شعار، چاپ سوم، تهران: قطره.
۷. شایگان، داریوش (۱۳۸۳)، بت‌های ذهنی و خاطره ازلی، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.

۸. شوالیه، ژان؛ گریبان، آنی (۱۳۸۴)، **فرهنگ نمادها**، ترجمه سودابه فضائلی، تهران: جیحون.
۹. فتوحی، محمود (۱۳۸۹)، **بلاغت تصویر**، چاپ دوم، تهران: سخن.
۱۰. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۸)، **شاهنامه**، تصحیح زول مُل، مقدمه دکتر محمدامین ریاحی، چاپ ششم، تهران: سخن.
۱۱. کاتینگهام، جان (۱۳۹۳)، **معنای زندگی**، ترجمه امیرعباس علیزمانی و مریم دریایی اصل، تهران: حکمت.
۱۲. کسایی، مریم؛ ذبیحی، رحمان؛ جهانی، محمدتقی (۱۳۹۹)، «تحلیل تصویر کانونی دنیا در آثار ناصر خسرو»، **دوفصلنامه تاریخ ادبیات**، شماره ۱، ۱۴۳-۱۲۳.
۱۳. گرجی، مصطفی (۱۴۰۱)، «نگاهی به ایمازهای زندگی در نگره مولوی و کازنتزاکیس با تاکید بر ایماز زندگی به مثابه سوء تفاهم / جنگ»، **مطالعات عرفانی کاشان**، شماره ۳۶، ۲۶۲-۲۳۵.
۱۴. گرجی، مصطفی؛ موسوی جروکانی، سید حامد (۱۳۹۳)، «بررسی و تحلیل مفهوم معنای زندگی در اشعار قیصر امین‌پور»، **زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز**، شماره ۲۳۰، ۱۵۶-۱۳۵.
۱۵. محقق نیشابوری، جواد (۱۳۹۷)، «ایمازهای زندگی در صدای پای آب سهراب سپهری»، **پاژ**، شماره ۳۱، ۱۰۲-۸۹.
۱۶. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق.)، **بحار الأنوار**، ج ۷۷، الطبعة الثانية، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۱۷. ملکیان، مصطفی (۱۳۹۱)، **مشتاقی و مهجوری**، چاپ چهارم، تهران: نگاه معاصر.
۱۸. موسوی جروکانی، سید حامد؛ مسجدی، حسین؛ گرجی، مصطفی؛ زمانی، مهدی (۱۳۹۵)، «معنای زندگی در مصیبت‌نامه عطار نیشابوری»، **ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء**، شماره ۱۴، ۸۹-۶۵.

۱۹. موسوی جروکانی، سید حامد؛ مسجدی، حسین؛ گرجی، مصطفی؛ زمانی، مهدی (۱۳۹۹)، «زندگی بر مدار مرگ»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی دانشگاه آزاد دهقان، شماره ۴۷، ۱۹۷-۱۷۱.
۲۰. میرقادری، سید فضل‌الله؛ غلامی، منصوره (۱۳۸۸)، «بررسی تطبیقی سیمای دنیا در شعر ناصر خسرو و ابوالعلا»، ادبیات تطبیقی، شماره ۱، ۲۳۶-۲۰۷.
۲۱. ناصر خسرو قبادیانی (۱۳۵۷)، دیوان اشعار، به‌اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران.
22. Slmn, R. (2006), **The big questins**. 7^{ed}.Printed in Canada.

